

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

روند تشکیل یک «تیم ملی»

آمدن دوستم، ورزشکار فراموش ناشدنی وطنم، پرویز قلیچ خانی، به امریکا برای چاپخش نشریه اش «آرش»، و مطرح شدن رسانه ای دیگربارهء سابقهء ورزشی او، هم در تیم های داخلی و هم در تیم ملی ایران، خاطرات شیرینی از جوانی را در ذهن من زنده کرد و آن هیجانات زنده را که، پا به پای "قلیچ"، امجدیه را به آتش می کشید، دیگراره در جانم بر افروخت. اما، با فروکش کردن شعله های خاطره و بازگشت به زندگی روزمره، ذهنم پرسشی تازه را پیش رویم نهاد: «در عالم ورزش فوتبال، تفاوت بین تیم های مختلف یک کشور و تیم ملی آن چیست؟ و چگونه می توان، با توسل به تجربه های ورزشی، به امر سیاست نیز نظری دیگرگونه داشت؟»

esmail@nooriala.com

آمدن دوستم، ورزشکار فراموش ناشدنی وطنم، پرویز قلیچ خانی، به امریکا برای چاپخش نشریه اش «آرش»، و مطرح شدن دیگربارهء رسانه ای سابقهء ورزشی او، هم در تیم های داخلی و هم در تیم ملی ایران، خاطرات شیرینی از جوانی را در ذهن من زنده کرد و آن هیجانات زنده را، که پا به پای "قلیچ" تماشاچیان امجدیه را به آتش می کشید، دیگراره در جانم بر افروخت. اما، با فروکش کردن شعله های خاطره و بازگشت به زندگی روزمره، ذهنم پرسشی تازه را پیش رویم نهاد: «در عالم ورزش فوتبال، تفاوت بین تیم های مختلف یک کشور و تیم ملی آن چیست؟ و چگونه می توان، با توسل به تجربه های ورزشی، به امر سیاست نیز نظری دیگرگونه داشت؟»

ساعت ها به این پرسش مشغول بودم؛ به نظرم می رسید که پاسخ ابتدائی این پرسش امری بدیهی است: «تیم های یک کشور علیه یکدیگر بازی می کنند اما تیم ملی آن کشور - که از بازیکنان تیم های مختلف اش ترکیب شده - علیه تیم ملی کشورهای دیگر به میدان می آید».

اما آنگاه دیدم که، بدین سان، همه چیز در این دو حوزه با هم متفاوت اند. اعضاء تیم های یک کشور در مسابقات داخلی با همدیگر رقابت می کنند اما، در برابر تیم ملی یک کشور دیگر، بهم دست دوستی و اتحاد می دهند و می کوشند تا با همکاری و هماهنگی بر تیم رقیب پیروز شوند. یعنی، هر چقدر که در سطح بازی تیم های داخلی رقابت و حسادت و گاه دشمنی برقرار است، لازمهء پیروزی یک «تیم ملی» وجود همکاری و همدلی بازیکنانی است که تا پیش از تشکیل اردوگاه تیم ملی چندان دل خوشی از هم نداشته اند. «رقابت» نام اصلی روابط بین تیم های داخلی است، و «رفاقت» نام اصلی فضائی است که بر اردوگاه تیم های ملی چتر می زند. انتظارها نیز در مورد این دو نوع تیم فوتبال متفاوت است. آیا می توان تصور کرد که مربیان تیم های فوتبال بازیکنان تیم های خود را نصیحت کنند که دست از رقابت با تیم های حریف بردارند و با هم دوستی کنید؟ آیا می توان دآوری را مجسم کرد که با بازیکنان دو تیم مذاکره کند تا به هم گل نزنند؟ اما همان بازیکنان، وقتی برای شرکت در تیم ملی انتخاب می شوند، باید اختلافات و چشم هم چشمی های خود را کنار بگذارند و با هم دست دوستی و اتحاد بدهند.

اما ذهنم به همین مختصر نیز بسنده نکرد و بلافاصله پیشنهاد کرد که حال بیا و همین تجربه را در امر مبارزهء سیاسی پیاده کن و به یک «جمع اپوزیسیون» بیانیش که از اشخاص، گروه ها و احزاب گوناگون تشکیل شده است.

در یک محیط آزاد و دموکرات سیاسی، این «واحد»ها (تیم ها)، بطور طبیعی، هم استقلال خود را دارند و هم رقابت با همدیگر را. هر واحد سیاسی می کوشد اهداف و برنامه های خود را به پیش ببرد و زمام «دولت» را از تیم حریف به در آورد و تا می تواند به رقیب «گل بزند» (تفسیر سیاسی گل زدن بین احزاب و اشخاص رقیب هم بماند برای خود شمائی که خواننده این سطور هستید). وقتی هم مصالح کشور در خطر افتد (مثلاً وقتی بحث امکان حمله نظامی کشوری خارجی به میان آید و یا منافع اقتصادی ملی بخطر افتد) معمول این واحدهای رقیب آن است که در یک روند همگرایی وطن دوستانه علیه چنان اقداماتی متحد شوند.

این وضعیت در رژیم های دیکتاتوری بکلی فرق می کند و اغلب اوقات اینگونه رژیم ها، بجای ظهور در جایگاه برنده «موقت و زمانمند» مسابقات داخلی، تبدیل به تیم بیگانه ای می شوند که در برابرش باید یک «تیم ملی» تشکیل داد. اما - و دریغ - که نتایج این وضعیت در عالم سیاست با عالم ورزش فرق پیدا می کند چرا که یکباره شاهد آن می شویم که در جمعی که «اپوزیسیون» خوانده می شود شکاف های عمده ای بوجود می آیند که ناشی از نوع تفسیر هر واحد سیاسی از ماهیت رژیم اند.

بگذارید شرح این نکته را با یک تکه خواندنی از خاطرات ایرج دانایی فرد، یکی دیگر از بازیکنان تیم عقاب و تیم ملی ایران آغاز کنم و تفسیرش را هم بر عهده خوانندگانی بگذارم که تا پایان این مقاله را تحمل می کنند. دانایی فرد می گوید: «یادم می آید برای تیم عقاب (متعلق به نیروی هوایی) بازی می کردم و آن روز ها در تیم دو دستگی بوجود آمده بود. قلیچ خانی تیم خودش را درست کرده بود و مصطفی عرب هم مال خودش را. ما دو تیم داشتیم! چند بازی مانده بود به پایان لیگ و ما با ملوان یازی داشتیم. شب قبل از مسابقه ما را منزل عرب شام دعوت کردند. قرار بر این شد که فردای آن روز تیم عرب به میدان برود. درست قبل از مسابقه خبر آوردند که تیم قلیچ خانی به زمین می رود. قلیچ خانی فقط برای اینکه عرب کاپیتان نشود آمد و گفت دانایی فرد را می کنیم کاپیتان و می رویم به زمین! من مانده بودم چه کار کنم. به پدرم گفتم و ایشان گفت با هر تیمی که به زمین رفت بازی کن. آمدم بازی کنم که عرب پرسید کجا؟ گفتم قرار بر این شده که تیم قلیچ خانی بازی کند. نشان به آن نشانی که من بازی کردم و روز بعد از طرف نیروی هوایی من را فرستادند، جزیره کیش!»

علت اختلاف قلیچ و عرب را نمی دانم اما وجود این دو دستگی را بخوبی می توان مشاهده کرد. نکته در این است که همین دو دستگی در اردوگاه سازنده «تیم ملی اپوزیسیون» شکل منطقی تری هم بخود می گیرد چرا که حاصل پاسخ گفتن به یک پرسش کلیدی است بدین مضمون که: «آیا این رژیم دیکتاتور را باید یک تیم بیگانه دانست یا یک تیم خودی اما بدرفتار؟»

آنها که در برابر این پرسش به پاسخ های مشابهی می رسند می توانند در مسیر مبارزات خویش دست به اتحاد و ایجاد چند نوع تیم ملی بزنند که، آنگاه، باید در چند و چون «ملی بودن» این تیم ها نیز تعمق کرد. آنها که رژیم را «خودی بدرفتار» می دانند علیه «رفتار» رژیم با هم اتحاد می کنند؛ اما آنها که رژیم را «بیگانه ای اشغالگر» می بینند علیه خود رژیم به «وحدت در عمل» می رسند.

در عین حال، تقریباً غیرممکن است که بین این دو تیم مدعی «ملی» بودن بتوان اتحادی ایجاد کرد؛ چرا که یکی خواهان تصحیح بدرفتاری رژیم است، که طبعاً لازمه اش پابرجا ماندن رژیم خواهد بود، و دیگر خواهان

شکست کامل رژیم است، که لازمه اش به انحلال و گاه تلاشی حریف است، و می کوشد این کار را با کمترین هزینه برای مردم به سامان برساند.

این ها که می گویم قانون جامعه شناختی و طبیعی کار سیاسی است و ظهور آنها را می توان در هر جامعه ای محتمل دانست. مثلاً اغلب در مورد ایتالیا و اسرائیل گفته می شود که، در پی انتخابات و برای تشکیل دولت، احزابی که پیروز شده اند ناگزیرند با یک دیگر «ائتلاف» کنند و دولت ائتلافی تشکیل دهند، چرا که تنها از طریق این ائتلاف است که واحدهای سیاسی متفرق می توانند در برابر واحد (یا تیم) سیاسی بزرگ تری که صندلی های بیشتری را در پارلمان اشغال کرده پیروز شوند.

تشکیل دولت ائتلافی، و بیرون کشیدن زمام قدرت از دست حزب گسترده تر، تنها یا در رژیم های مبتنی بر دموکراسی ممکن است و یا در میان احزابی که خواهان ابقای یک رژیم غیردموکراتیک و جابجائی قدرت در سطح دولت منبعث از قانون اساسی آن هستند. در اردوگاه گسترده اپوزیسیون مخالف یک حکومت استبدادی اما یک چنین یکدستی مفیدی وجود ندارد.

دلیل روشن است: گفتم که، برخی از تیم های سیاسی تیم رژیم را «خودی بدرفتار» می دانند و برخی دیگر آن را «بیگانه» می بینند و، لذا، بر اساس این بینش های متضاد راهکارهای متضادی را در پیش می گیرند و، در نتیجه، اپوزیسیون به دو تکه متضاد تقسیم می شود: اصلاح طلبان و انحلال طلبان.

می خواهم بگویم که، بر خلاف مسابقات فوتبال، در برابر یک رژیم استبدادی نمی توان به یکپارچگی کامل اپوزیسیون امیدوار بود و توقع داشت که از دل واحدهای شاکله اپوزیسیون یک «تیم ملی» منسجم بوجود آید. نتیجه اینکه تیم های رقیب داخلی که تیم رژیم را بیگانه نمی پندارند و معتقد به لزوم تصحیح رفتار آن هستند با هم متحد می شوند، و تیم های معتقد به ضرورت شکست کامل تیم رژیم هم به سوی هم گرایش می یابند و در نتیجه، در زمین سیاست یک کشور دو تیم ملی بوجود می آید.

حال چرخشی دیگر نیز در کار می آید: از آنجا که تیم اصلاح طلبان خواستار «حفظ رژیم اما تصحیح آن» هستند، خود بخود، و در یک نگاه بلند مدت، تیم شان خود به تیم رقیبی برای تیم انحلال طلبان تبدیل می شود و انحلال طلبان ناگزیرند با دو رقیب مقابله کنند: تیم رژیم حاکم و تیم خواستار حفظ و اصلاح آن.

بر این اساس است که فکر می کنم لازم است تا کسانی که می کوشند بین تیم های اصلاح طلب (که مآلاً در یک تیم ملی اصلاح طلب به همگرایی می رسند) و تیم های انحلال طلب (که عاقبت ناگزیر به تشکیل تیم ملی خود می شوند) رابطه و همکاری برقرار کنند به این نکته توجه داشته باشند که در زیر چتر استبداد چنین اتحادی برقرار شدنی نیست و ایجاد هرگونه تیم ملی واحد از بازیکنان این دو دسته عاقبت به شکست می انجامد، مگر اینکه یکی از طرفین تحلیل و تفسیر دیگری را بپذیرد و دو تیم در هم ادغام شوند.

نکته دیگر هم اینکه وجود یک رژیم استبدادی، در عین حال، در روند شکل گیری این دو تیم موجب پیدایش دو نوع روند می شود: تجمع اصلاح طلبان و تشکیل یک تیم ائتلافی بسیار راحت تر از گردهمآئی انحلال طلبان صورت می پذیرد؛ چرا که اصلاح طلبان انحلال طلب نیستند و توان بازی کم خطرتری را دارند و، از سوی دیگر، همواره می توانند رژیم را از تیم انحلال طلبان بترسانند و از آن به نفع خود امتیاز بگیرند. حال آنکه در تیم انحلال طلبانی که خواستار برافکندن رژیم هستند واحدهائی که خود را جانشین احتمالی آینده حاکمیت می

دانند بسیاری که خود را یگانه شکست دهنده و جانشین تیم رژیم می بینند و این تلقی سطح رقابت بین آنها را بشدت بالا می برد. رژیم نیز از این رقابت مشروع اما نابجا سوء استفاده کرده و می کوشد تا تشکیل یک چنین «تیم ملی انحلال طلبی» را به عقب باندازد. بطور طبیعی، اصلاح طلبان نیز به همین صورت مشغول سنگلاخ کردن جاده ای می شوند که انحلال طلبان را به وحدت در عمل سوق می دهد.

در اینجا ذهن من متوجه ساز و کار اتحاد اصلاح طلبان نیست و بیشتر می کوشد تا راهکاری برای اتحاد انحلال طلبان بیابد. در این راستا، بنظر من، تنها دلیلی که ممکن است «انحلال طلبان» را هم در یک «تیم ملی» جداگانه گرد هم آورد نومید شدن از پیروزی احتمالی واحدهای منفرد آنها است و کنار نهادن اختلافات خود - لااقل تا زمان سقوط رژیم استبدادی و برقرار شدن امکان انجام انتخابات آزاد و رسیدن به مرحله مسابقات داخلی در بازی دموکراسی و در استادیوم ملی سیاست کشور.

در اینجا است که باید به یک عامل دیگر نیز اندیشید: گروه عمده ای از اشخاص و گروه ها و احزاب انحلال طلب، که برای سال ها دور از هم فعالیت کرده و برای خود گستره فعالیت و هواداران و اعضای دارند و، در نتیجه، در یک «منطقه راحت مرز بندی شده» کار می کنند و، در عین حال، با سر کردن در تبعید و دوری از به مراکز قدرت، آینده روشنی برای بقدرت رسیدن خود نمی بینند اغلب دو راه را پیشه می کنند، یکی کوشش برای عقیم کردن کوشش های رقبا خود در اردوگاه انحلال طلبی و دیگری تمایل به اعمال تعدیل در نظرات انحلال طلبانه شان برای یافتن راه هائی در زمینه نزدیکی به اردوگاه اصلاح طلبان؛ به این خیال خام که اگر در بازی های بین تیم حاکم و تیم اصلاح طلبان و تیم خودشان، به اصلاح طلبان کمک کنند تا بر تیم حاکم فائق آیند در رژیم اصلاح طلبان آنها نیز جایگاه و مقامی خواهند داشت.

در کنار این گروه البته گروه های معتقد به لزوم انحلال رژیم و ضرورت اجتناب از همکاری با تیم اصلاح طلبان نیز هستند که ناگزیرند در میانه دو تیم دیگر به استراتژی و تاکتیک های خود بیاندیشند، آنها را ارائه دهند و بکار گیرند. این تمهیدات ناگزیر نحوه و روش بازی خاصی را بر انحلال طلبان واقعی تحمیل می کند؛ آنها از یکسو ناگزیرند انحلال طلبان مردم و متمایل به اصلاح طلبان را افشا کنند و، از سوی دیگر، بکوشند تا، با کار تبلیغی و تفهیمی، بازیکنانی را از تیم رقیب جدا کرده و به پیوستن به تیم خود ترغیب و تشویق کنند.

در جریان اتخاذ اینگونه استراتژی ها است که «انحلال طلبان واقعی»، خودبخود، به تاکتیک سوم خود می رسند که عبارت باشد از «رجوع به مردم» و کوشش برای کشاندن آنها به صحنه فعال سیاسی. چرا که انحلال طلبان واقعی بدون پشتیبانی کثیری از مردم نمی توانند امیدی به ساقط کردن رژیم استبدادی داشته باشند. و این در حالی است که مردم ساکن در زیر بام استبداد بیشترین هزینه را برای این پشتیبانی خواهند پرداخت و از جانب اصلاح طلبان نیز ملامت خواهند شد که چرا شعار انحلال طلبی، (یا، بقول اسلامیت ها، «شعار ساختار شکن») سر می دهید؟ شما باید خواستار حفظ رژیم اما تصحیح آن باشید و رهبری شما نیز تنها با ما خواهد بود. بدینسان، و باز بطور طبیعی، می توان دید که نزدیکی بین انحلال طلبان واقعی از یکسو و مردم داخل

کاری بسیار سخت و مشکل است انحلال طلبان داخل کشور در معرض سرکوب قرار دارند و مردم عادی نیز، بخاطر فقدان رهبری آنان، ملعبه دست اصلاح طلبانند. و اینجا است که، در اغلب موارد، امر ایجاد تریبونی برای انحلال طلبان واقعی داخلی به خارج از مرزهای رژیم استبدادی منتقل می شود. این روندی همیشگی و تاریخی

است. تیم انحلال طلبان واقعی تنها زمانی می تواند بعنوان یک «تیم ملی انحلال طلب» تشکیل شود و دست بکار زند که از قدرت قاهره رژیم - که به جای تن دادن به روندهای دموکراتیک دست به سرکوبگری می زند - به دور باشد و، در عین حال، بتواند نشان دهد که دارای ریشه های مردمی است.

بر این اساس می توان دید که نحوه تشکیل، منبع حقانیت و مأموریت، استراتژی و تاکتیک ها و ترکیب درست «تیم ملی اصلاح طلبان» با «تیم ملی انحلال طلبان» کاملاً متفاوت است. تیم اصلاح طلبان قصد شکست دادن تیم رژیم اشغالگر را ندارد و اگر گمان پیروزی تیم انحلال طلبان برود، بنا بر طبیعت شاکله خود، با تیم رژیم همدست خواهد شد و، از آنجا که در عین کوشش برای حفظ رژیم می تواند وعده هایی تعمیرکارانه ای به مردم بدهد، در غیاب تیم انحلال طلبان، قدرت جلب پشتیبانی بیشتری از مردم را دارد.

«تیم ملی انحلال طلبان»، در بی وسیله گی و دور افتادگی ناشی از تبعید، تنها در صورتی می تواند از پشتیبانی هموطنان خود برخوردار باشد که نخست از ساکنان خارج کشور حقانیت و مأموریت بگیرد و سپس، تکیه زده به این امتیازات، بتواند در سطح بین المللی خود را بعنوان حریف قدری در برابر تیم رژیم بشناساند. در آن صورت، بطور طبیعی، هر پیروزی این تیم - که بصورت مطرح ساختن خواست های مردم سرکوب شده خارج کشور ظهور می کند - موجب آن خواهد شد که امکانات تماس با انحلال طلبان داخل و یارگیری سازنده از میان رهبران بالقوه آنها بیشتر شود.

در عین حال، اگرچه در بادی امر چشم انداز آینده مبارزاتی «تیم انحلال طلبان واقعی» چندان روشن نیست و معاندان حسود و مخالفان تکیه داده بر اصلاح طلبان می کوشند درباره طرح های آن تخم یأس بپاشند و تشکیل چنین تیمی را ناممکن جلوه دهند، از آنجا که این تیم برای مردم بازی می کند و هر پیشرفت آن ضربه ای بر پایه های استبداد محسوب می شود، بشرط آنکه بازیکنان تیم دل به بازی همدلانه دهند، و برای کار خود تاکتیک های مناسب انتخاب نمایند، هیچ دلیلی برای ناکامی آنها در شرایط عادی وجود ندارد.

حال اگر به شرایط سیاسی کشورمان در دو سال گذشته برگردیم و حوادث آن را از منظر این دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم، می بینیم که تحولات سیاسی کشور ما نیز قدم به قدم این مسیر محتوم را طی کرده است. در این صورت، اگر بتوان صحت عملی شدن پیش بینی های این دیدگاه تا به امروز را نشان داد و اثبات کرد، خودبخود، در اذهان مردم امکان عملی شدن بقیه این طرح هم از صلابت بیشتری برخوردار خواهد شد. قوانین علمی کار خود را می کنند اما این انسان است که با کشف آن قوانین زندگی را بر خود هموارتر و جهان را برای ساکنان اش خرم تر می کند.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>